

نقش شکاف نسلیها در قرن حاضر

مجله علمی پژوهش در مدیریت و مطالعات اجتماعی (سال سوم)
شماره ۹ / پاییز ۱۳۹۶ / ص ۳۲-۲۵

مهری چنگی اشتیانی^۱، صدیقه چنگی اشتیانی^۲

^۱استادیار دانشکده فنی دختران دکتر شریعتی

^۲دانش آموخته رشته جامعه شناسی

نویسنده مسئول:

مهری چنگی اشتیانی

چکیده:

شکاف نسلی پدیده‌ای جهانی است و طرح مسئله شکاف نسلی نشان‌دهنده اهمیت و ارزش نهاد خانواده است که در این زمینه هم انسجام و هم کشمکش وجود دارد.

این موضوع نشان از تحولات ارزشی و تغییرات اجتماعی سطح کلان جامعه است که همسو با تغییرات و تحولات دنیا در حال حرکت است. شکاف نسلی پدیده‌ای جهانی است که جامعه را به سوی دگرگونی و تحول می‌برد.

روند مدرن شدن جامعه‌ی ایرانی هر روز به مساله‌ی مهم‌تری در مطالعات علوم اجتماعی و انسانی تبدیل می‌شود. پدیده‌ای که بر دیگر نهادها و پدیده‌های اجتماعی سایه می‌افکند. اقتصاد، آموزش و پرورش، ساختار سیاسی، دین و خانواده؛ اشتغال و کار آفرینی در پرتو مدرن شدن جامعه دچار تغییرات و تحولاتی اساسی می‌شوند. بی‌شک جوامع در حال گذار با چالش‌های بیشتری در مناسبات اجتماعی و شرایط فرهنگی روبرویند. به وجود آمدن وضعیت بی‌هنجاری در جامعه بر ابعاد گوناگون اجتماعی سایه می‌گستراند و یکی از مسایلی که امروزه گریبانگیر این نسل است مسئله بیکاری است. شکاف نسلی در نگرشها و ارزشهای تغییرات زیادی ایجاد کرده است فرهنگ سازی در باب کار و اشتغال در این زمینه موثر است. نتیجه تفاوت و تعارض نسلی حاصلی جز مرگ فرهنگی به بار نمی‌آورد. از اینرو شناخت مقوله تفاوت‌های هویتی نسل‌های گذشته و جدید در هر جامعه‌ای اقدامی اساسی و ضروری به حساب می‌آید. بالاخص در بحث کارآفرینی و اشتغال که با شناخت بیشتر این معضل می‌توان بدنبال راهکار بود.

کلید واژه: شکاف نسلی؛ کار آفرینی؛ اشتغال؛ مهارت؛ تحولات اجتماعی

بیان مساله

یکی از مهمترین مسائلی که در تغییر و تحولات فرهنگی و دگرگونیهای اجتماعی هر جامعه ای نقش زیادی دارد موضوع تحولات نسلی و شکاف نسلی است. رهیافت های نظری و دیدگاههای متفاوتی درباره شکاف نسلی بیان می شود: برخی باور به وجود تفاوت نسلی عمده و یا شکاف بزرگ دارند و در دیدگاهی دیگر تفاوت نسلی را توهم دانسته و آن را ناشی از فریب افکار عمومی از سوی رسانه های عمومی می دانند. و اندیشمندانی دیگر دیدگاهی بین دو دیدگاه پیشین و اعتقاد به وجود گسست و تفاوت انتخابی میان نسل ها دارد (رازقی، ۱۳۸۸: ۱). شکاف نسلی در تمامی زمینه ها تاثیر گذار است و یکی از این زمینه ها بحث اشتغال است در نسل گذشته براهمیت کار و تقدس تاکید زیادی می شد؛ در حالی که نسل جدید چون باورها و ارزش های آنان تغییر کرده است؛ این تقدس کمرنگ شده است در مقاله حاضر بعد از اثبات شکاف نسلی در عصر حاضر به تفاوت اشتغال و کار آفرینی و سپس اهمیت تغییر فرهنگ کار پرداخته ایم.

بخش اول: مبانی نظری شکاف نسلی

گسست نسلی

مطالعه گسست نسلی یعنی توجه به تفاوت ارزشهای نسل گذشته و نسل جوان و فاصله ایده ها و تفکرات آنها از هم با هویتی متفاوت در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ بین جامعه شناسان رایج شده است.

فالک (۲۰۰۵) معتقد است که وجود تفاوت های دانشی، گرایشی، و رفتاری مابین دو نسل جوانان و بزرگسالان به خصوص در بعد هویتی که بطور وسیع تری در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی، هر جامعه ای را تحت تاثیر خود قرار می دهد. به نحوی که هویت، احساس تعلق خاطر به فرهنگ، ارزش و فرهنگ بومی در نسلها که موجبات همبستگی اجتماعی یک جامعه ای را مهیا می سازد و سبب، تفاوت، تعارض فرهنگی و هویتی می گردد (فالک، ۲۰۰۵: ۱۳۴).

اصطلاح تفاوت نسلی به معنای اختلافی طبیعی در باورها، ارزشها و هنجارهای میان نسلها شناخته می شود. این مفهوم بیش از هر چیز اشاره به جنبه های روان شناختی هر نسل دارد که همواره وجود دارد و در شکل عدم انطباق کامل جوانب رفتاری، اخلاقی، روانی و اجتماعی کنش های نسل جدید در مقابل نسل قبلی مشاهده می شود (اسپاک، ۱۳۶۴: ۲۵۹).

تئوری کارکردگرایی دورکیم^۱

امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۶) در رساله دکتری خود با عنوان تقسیم کار در جامعه با استفاده از کارکردگرایی تکاملی شالوده های متحول شده همبستگی اجتماعی را بررسی کرده است. وی نشان داده است که خصایص ممیزه جوامع ساده و جوامع صنعتی را انواع متفاوت همبستگی تشکیل می دهند. در جوامع ساده، مردم به هم شبیه ترند و وظایف یکسانی انجام می دهند. نتیجه این وضع، همبستگی مکانیکی است. در جوامع صنعتی، برعکس تقسیم کار و همبستگی ارگانیک به چشم می خورد. دورکیم معتقد بود که در شرایط همبستگی مکانیکی، مردم متمایل اند مانند هم ببندیشند؛ چرا که همه آنها کار یکسانی را انجام می دهند. در این جامعه گذشت و اغماض چندانی برای انحراف وجود ندارد و هنجار حاکم هم رنگی با جماعت است. در شرایط همبستگی ارگانیک اما، مدارای بیشتری نسبت به تفاوتها و اختلافات دیده می شود. این مدارا نتیجه تنوعی است که از تقسیم کار گسترش یافته برمی خیزد. به عقیده دورکیم تکامل جوامع در طول زمان باعث دسته بندی فعالیت های مختلف فردی در نهادهای مختلفی که در کار خود تخصص دارند، می شود. در نتیجه جامعه به لحاظ ساختاری و کارکردی دستخوش دگرگونی و تفکیک می شود. افراد و نهادها بر اساس تمایزها و ناهمسانی مکمل که آنان را به شکلی متقابل به یکدیگر وابسته می کند، به یکدیگر مرتبط می شوند. وجدان جمعی ضعیف تر می شود و حالت انتزاعی تر پیدا می کند و امکان رشد فردیت و آزادی را فراهم می سازد (استونز^۲، ۱۳۷۹: ۷۹).

دورکیم واقعیت اصلی در گذار از جامعه سنتی به جامعه صنعتی را از میان رفتن پیوندهای کهنه مبتنی بر انسجام مکانیکی می داند. این پیوندها افراد را در اجتماعات ماقبل صنعتی که دارای بافت متجانس هستند به یکدیگر مربوط می سازد. در جامعه سنتی، پیوندهای بین افراد بر اساس مجاورت مکانی و آشنایی شخصی است و با ظهور دگرگونی هایی همراه با پیدایی جامعه جدید و به ویژه شهرنشینی از هم می گسلد. این تغییرات به دگرگونی جامعه سنتی منجر شده است و فرد، دیگر قادر نیست برای هدایت روحی و اخلاقی از کلیسا کمک بگیرد. نهادهای کهن هدایت اخلاقی، خود دچار فساد و تباهی شده و چیزی نیز جایگزین آنها نشده است. پدیدار فردگرایی جامعه صنعتی هم نمی تواند نابهنجارهای رو به توسعه جامعه را درمان کند. توصیه دورکیم برای رهایی جامعه از مسأله نابهنجاری، ایجاد نهادهای

^۱ Dorkheim

^۲ . Stones

جدیدی است که بتواند با برقراری انسجام ارگانیک، جای قدرت و نفوذ اخلاقی قدیمی را بگیرد. از نظردور کیم جوامع باید تغییر کنند و تغییر نیز می‌کنند و در جامعه سالم و بهنجارمقرراتی که اساس همبستگی را فراهم می‌کند به اقتضاء زمانه تحول می‌یابد. به نظر او در گذر زندگی اجتماعی از دوران نخستین به عصر سرمایه‌داری جدید، همبستگی مکانیکی که بر اساس همانندی و وجدان جمعی بود، از هر سو و خاصه از سوی تقسیم فزاینده کار مورد هجوم قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که تقسیم کار نیرویی اساسی در تکامل تاریخی ساختارهای اجتماعی است. جوامع جدید از افرادی تشکیل یافته‌اند که تفاوت بسیاری با یکدیگر دارند و در زندگی روزانه خود به فعالیت‌های تخصصی مشغولند و هنجارها و ارزشهای متفاوتی راهنمای رفتار شخصی آنهاست. در اینجا وجدان جمعی نمی‌تواند حافظ همبستگی باشد، زیرا که وجدان شخصیتی تأکید بر تمایز فردی، به طور فزاینده‌ای در اذهان مردم بروز می‌کند. با این وجود وجدان جمعی کاملاً محو نمی‌شود اما به صورت پند و اندرز و ضرب‌المثل در می‌آید. از نظر دورکیم با تضعیف همبستگی مکانیکی و ایجاد همبستگی جدید ارگانیکی کارکرد تقسیم کار همبستگی بر اساس عدم تشابه است. افراد و گروه‌هایی که بسیار تخصصی شده‌اند دیگر خودکفا نیستند و برای بقا خود باید همکاری کنند و به یکدیگر متکی هستند (گراپ، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۱۰۲).

دورکیم معتقد بود که در جریان تحول جامعه سنتی به جامعه صنعتی همبستگی مکانیکی این جوامع به همبستگی ارگانیک یا اندام وار تغییر شکل می‌یابند. در اثر این دگرگونی‌های اجتماعی، خانواده و کارکردهای آن نیز متحول می‌شود، سطح تقسیم کار اجتماعی در اثر صنعتی شدن بالا می‌رود و نهادهای مختلف اجتماعی از خانواده تفکیک می‌شوند و خانواده خود کفایی خود را از دست می‌دهد و تدریجاً وابسته به نهادهای بیرون از خانواده می‌شود. حتی در زمینه اجتماعی کردن و تربیت فرزندان نیز خانواده قسمتی از نقش خود را به نظام آموزش واگذار می‌کند. با توجه به تفاوت فرهنگی خانواده و مدرسه، اختلافات قابل توجهی بین والدین و فرزندان از این محل بوجود می‌آید. این تحولات منجر به کاهش همگونی فرهنگی جامعه و موجب تعدد و تکثر افکار و ارزش‌ها و هنجارها و رفتارها و سبک‌های زندگی می‌شود (استونز، ۱۳۷۹: ۷۹).

- دورکیم مستقیماً به مساله نسل و شکاف نسل‌ها اشاره نکرده، اما آن را در قالب تقسیم کار اجتماعی و آثاری که این پدیده بر روی جامعه و روابط انسانی گذاشته به صورت غیرمستقیم بررسی می‌کند. وی نشان داد که چگونه با گذر به جامعه ارگانیکی امکانات تازه‌ای برای آزادی پدید می‌آید، وجدان جمعی ضعیف می‌شود، فردیت افراد رشد می‌یابد و اختلال و نابسامانی در قواعد و ارزش‌ها شایع می‌گردد.

- تئوری تحول ارزشی اینگلهارت^۳

اینگلهارت در دهه هشتاد این ایده را مطرح کرد که در جوامع صنعتی مواجه با نوعی دگرگونی ارزشی اساسی هستیم. به این صورت که گرایش نسبت به ارزش‌های فرامادی تقویت گردیده و نسل جدید به ارزش فرامادی اولویت بیشتری می‌دهد. وی به تغییر و تحول ارزشی در طی فرآیند جایگزینی نسلی پرداخته است. به اعتقاد وی اولویت ارزشی فرد تحت تأثیر محیط اجتماعی - اقتصادی که وی در طول سالهای پیش از بلوغ در آن بسر می‌برده شکل می‌گیرد و با تغییر شرایط محیطی، اولویت‌های ارزشی نسل جوان با نسل قبل متفاوت خواهد شد. اینگلهارت دو فرض محوری را مبنای کار خود قرار می‌دهد:

۱. فرضیه کمیایی: ناظر بر این امر است که اولویت‌های فرد بازتاب محیط اجتماعی - اقتصادی اش است و شخص بیشترین ارزش‌ها را برای آن چیزهایی قائل می‌شود که عرضه آنها نسبتاً کم است.

۲. فرضیه اجتماعی شدن: که ارزشهای اساسی فرد به شکل گسترده بازتاب شرایطی است که در طول سالهای قبل از بلوغ وی وجود داشته است (اینگلهارت و آبرامسون، ۱۳۷۸: ۶۲).

به نظر وی در حالیکه فرضیه کمیایی دلالت بر این دارد که رونق و شکوفایی اقتصادی به گسترش ارزشهای فرامادی گرایانه می‌انجامد، فرضیه اجتماعی شدن مبین این است که نه ارزش‌های فرد و نه ارزش‌های یک جامعه یک شبه تغییر نمی‌کند. برعکس دگرگونی اساسی ارزش‌ها به تدریج و بیشتر به طرز نامرئی روی می‌دهد. این دگرگونی در مقیاسی وسیع زمانی پدید می‌آید که یک نسل جانشین نسلی مسن تر در جمعیت بزرگسال یک جامعه شود (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۷۶).

اینگلهارت در کتاب تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی بر این اعتقاد بود که نسل بزرگسال در برابر تغییرات بیشتر مقاومت می‌کند و تغییر در میان گروه‌های جوان‌تر با سهولت بیشتری صورت می‌گیرد. بنابراین با تغییر و تحولات اجتماعی تفاوت بین نسلی پدید می‌آید که از آن، گاه به تعارض یا شکاف بین نسلی نیز تعبیر می‌شود. وی در دهه هشتاد این ایده را مطرح کرد که در جوامع صنعتی مواجه با نوعی دگرگونی ارزشی اساسی هستیم. به این صورت که گرایش نسبت به ارزش‌های فرامادی تقویت گردیده و نسل جدید به ارزش‌های فرامادی اولویت بیشتری می‌دهد. وی به تغییر و تحول ارزشی در طی فرآیند جایگزینی نسلی پرداخته است. به اعتقاد وی اولویت ارزشی

فرد تحت تأثیر محیط اجتماعی - اقتصادی که وی در طول سال‌های پیش از بلوغ در آن به سر می‌برده شکل می‌گیرد و با تغییر شرایط محیطی، اولویت‌های ارزشی نسل جوان با نسل قبل متفاوت خواهد شد (اینگلهارت و آبرامسون، ۱۳۷۸: ۶۲).

اینگلهارت رابطه امنیت اقتصادی و افول هنجارهای مذهبی را بررسی می‌کند. وی یکی از عوامل مؤثر بر کاهش ارزش‌های سنتی در جامعه پیشرفته صنعتی را افزایش احساس امنیت می‌داند که این امر نیاز به هنجارهای مطلق را کمرنگ می‌کند. افراد تحت تأثیر فشارهای روانی به مقررات قابل پیش بینی و خشک نیاز دارند که از آنچه روی می‌دهد اطمینان حاصل کنند (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۵).

به نظر اینگلهارت، افزایش امنیت سبب نوعی تغییر ارزش به سمت ارزش‌های سکولار، تحمل بیشتر، اعتماد، آسایش ذهنی و دید فرامادی می‌گردد و در حالی که اضمحلال اقتصادی و اجتماعی جامعه را در جهت مخالف سوق می‌دهد، از لحاظ نظری افزایش سطح امنیت وجودی، عامل اصلی در تغییر ارزش‌های بین نسلی است، زیرا نسل‌ها یک حافظه جمعی دارند که در سنین اولیه زندگی آنان شکل می‌گیرد (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۶).

اینگلهارت فرهنگ جوامع مختلف را با توجه به آثار نسل، زمان و سن تحلیل نموده است. به زعم وی تغییر ارزشی، روند متداومی است که از نسلی به نسل دیگر رخ می‌دهد. اینگلهارت به تقسیم‌بندی ارزش‌ها در دو بعد مادی و فرامادی مبادرت می‌ورزد و نظریه‌ی مادی-فرامادی بر دو فرض اساسی استوار می‌داند؛ یکی فرضیه کمیابی که در آن اولویت فرد، بازتاب محیط اجتماعی-اقتصادی او است، به نحوی که شخص بیشترین ارزش ذهنی را به آن چیزهایی می‌دهد که عرضه‌ی آنها نسبتاً کم است. دیگری فرضیه اجتماعی شدن که در آن، ارزش‌های اصلی شخص تا حد زیادی بازتاب اوضاع حاکم در سال‌های قبل از بلوغ وی است (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۶۱).

این دو فرضیه با هم مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ای از پیش‌بینی‌های مربوط به دگرگونی ارزش‌ها پدید می‌آورند: اول، در حالی که فرضیه‌ی کمیابی دلالت بر این دارد که رونق و شکوفایی اقتصادی به گسترش ارزش‌های فرامادی می‌انجامد، فرضیه‌ی اجتماعی شدن مبین این است که نه ارزش‌های فردی و نه ارزش‌های یک جامعه، یک شبه تغییر نمی‌کند. برعکس، دگرگونی اساسی ارزش‌ها به تدریج و بیشتر به طرز نامیری روی می‌دهد. این دگرگونی در مقیاس وسیع، وقتی پدید می‌آید که یک نسل، جانشین نسل مسن‌تر در جمعیت بزرگسال یک جامعه می‌شود (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۷۷).

به زعم اینگلهارت، حضور مجموعه‌ای از تغییرات در سطح هر نظامی باعث تغییرات در سطح فردی و به همین ترتیب پیامدهایی برای آن نظام می‌شود. وی تغییرات را در سطح گسترده‌ای با توسعه اقتصادی و فناوری، ارضای نیازهای طبیعی به نسبت وسیع تری از جمعیت، افزایش سطح تحصیلات، تجارب متفاوت گروه‌های سنی مثل فقدان جنگ و گسترش ارتباطات جمعی، نفوذ رسانه‌های جمعی و افزایش تحرک جغرافیایی می‌داند (اینگلهارت، ۱۳۷۳: ۵). صنعتی شدن و مدرنیزه شدن، دو مفهوم کلیدی در تغییرات اجتماعی هستند. صنعتی شدن منجر به مدرنیزاسیون و شکل‌گیری جامعه‌ی مدرن می‌شود. جامعه‌ی صنعتی، تأکید خاصی بر فناوری و جوانب فناورانه، تغییر اجتماعی در سازمان‌ها و اجتماع‌ها داشته است. موضوع مهم دیگر تسلط فرهنگی است که ارزش‌ها و هنجارها در نظام مبتنی بر شکل اجتماعی سرمایه داری، رشد یافته‌اند. بدین ترتیب حداکثری از اعتقادهای اقتصادی، محاسبه‌گری در سرمایه داری و به طور کلی روابط ابزاری که در جهت سودمندی است، توسعه یافته‌اند (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۴).

مدرنیزاسیون نیز صرفاً شامل متغیرهای بیرونی نمی‌شود بلکه شامل انتقال عمیق نگرش‌ها، عقاید و رفتار که اجزای فرهنگی محسوب می‌شود نیز می‌باشد. ارزش‌های موجود در جوامع صنعتی رفع نیازها بود اما هم اکنون با ثبات اقتصادی، گرایش به استاندارد‌های بالاتر زندگی به عنوان نیاز جدید مطرح می‌شود؛ در نتیجه باعث ارزش‌های پست مدرن، مثل علایق زیبا شناختی و خردمندی در جوامع پیشرفته و صنعتی می‌شود (خالقی فر، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۱۰۳).

در تئوری اینگلهارت مفهوم کانونی مدرنیزاسیون این است که صنعتی شدن مجموعه‌ای از نتایج اجتماعی و فرهنگی را به همراه دارد که موجب افزایش سطح تحصیلات و تغییر نقش‌های جنسیتی می‌گردد. صنعتی شدن بر اغلب عناصر دیگر جامعه، تأثیر می‌گذارد. بنابراین صنعتی شدن پیامدهای مختلفی از جمله؛ در حوزه‌ی فرهنگی تغییر بین نسلی دارد. تغییر در جامعه صنعتی منجر به تغییراتی در دیدگاه افراد شده است. افزایش تحصیلات رسمی و تجارب شغلی افراد به آنها کمک می‌کند که استعدادهایشان را جهت تصمیم‌گیری مستقل افزایش دهند. بنابراین، پیدایش جامعه فرا صنعتی منجر به افزایش و تأکید بیشتر بر خود ابزاری، می‌گردد (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۴).

اینگلهارت، تغییر ارزش‌ها در جوامع غربی را پیامد غیر ارادی کامیابی اجتماعی - اقتصادی می‌داند. به زعم اینگلهارت از آنجا که کامیابی اقتصادی افزایش یافته و باعث برآورده شدن بهتر نیازهای بنیانی به ویژه در سالهای آخر جوانی است؛ این، به نوبه‌ی خود منجر به ارزش‌های ماتریالیست، کمتر از نسلی به نسل دیگر می‌شود و بر این مبنای اینگلهارت به تأثیر قشر بندی اجتماعی توجه می‌کند. در این منظر خانواده‌های ثروتمند به نظر می‌رسد جوانان ماتریالیست کمتری را نسبت به خانواده‌های فقیر پرورش می‌دهند (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۵).

اینکلهارت، رابطه امنیت اقتصادی و جانی و افول هنجارهای مذهبی را بررسی می‌کند. وی یکی از عوامل مؤثر بر کاهش ارزشهای سنتی در جامعه‌ی پیشرفته صنعتی افزایش احساس امنیت می‌داند که این امر نیاز به هنجارهای مطلق را کم رنگ می‌کند. افراد، تحت فشارهای روانی، نیاز به مقررات قابل پیش بینی و خشک دارند زیرا آنها باید از آن چه روی می‌دهد اطمینان حاصل کنند زیرا در خطر هستند و فاصله شان تا خطا کم است (خالقی فر، ۱۳۸۱: ۱۰۱). همچنین اینکلهارت یکی از عوامل تأثیر گذار بر شکاف ارزشهای نسل‌ها را جهانی شدن ارتباطات می‌داند. وی می‌گوید می‌بینیم که جوانان در سراسر جهان لباسهای جین می‌پوشند و به موسیقی پاپ گوش می‌دهند. اما کمتر تفاوت‌های ارزشی آشکار است (خالقی فر، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

طبق یافته‌های اینکلهارت اعتماد به یکدیگر همانند رضایت خانوادگی و خوشبختی با سطوح نسبتاً بالای توسعه اقتصادی متناسب است. رضایت از زندگی، رضایت سیاسی، اعتماد به یکدیگر، میزان زیاد بحث سیاسی و حمایت از نظم اجتماعی موجود، همه به همراه هم هستند، آنها نشانه‌های نگرشهای مثبت را نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کنند، تشکیل می‌دهند. از نظر اینکلهارت، سطوح نسبتاً پایین رضایت و اعتماد موجب می‌شود که شخص به احتمال زیاد نظام سیاسی موجود را نپذیرد (خالقی فر، ۱۳۸۱: ۱۳۴: اینکلهارت، ۱۳۷۳: ۴۱).

مشاهدات اینکلهارت حاکی از آن است که جوانان و آنهایی که ارزشهای فرامادی دارند با همسانی قابل توجهی اهمیت کمتری به دین می‌دهند (اینکلهارت: ۱۳۷۳: ۲۲۰). در همه‌ی کشور های مورد تحقیق هر چقدر از بزرگسالان به جوانان نزدیک می‌شویم بر درصدی که بیانگر کاهش اهمیت خدا در زندگی گروه‌های جوان‌تر است افزوده می‌شود (اینکلهارت: ۱۳۷۳: ۲۱۲).

بر اساس یافته‌های اینکلهارت اعتماد به یکدیگر همانند رضایت خانوادگی و خوشبختی با سطوح بالای توسعه اقتصادی متناسب است. رضایت از زندگی، رضایت سیاسی، اعتماد به یکدیگر، میزان زیاد بحث سیاسی و حمایت از نظم اجتماعی موجود همه به همراه هم هستند، آنها نشانه‌های نگرشهای مثبت را نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کنند، تشکیل می‌دهند. از نظر اینکلهارت سطوح نسبتاً پایین انتشار رضایت و اعتماد موجب می‌شود که شخص به احتمال زیاد نظام سیاسی موجود را نپذیرد.

فرایند اجتماعی کردن و کارکرد رسانه‌ها در انتقال هنجارها و ارزش‌ها

دانشمندان علوم اجتماعی "اجتماعی کردن" را فرایندی می‌دانند که طی آن فرد شیوه‌های رفتاری، باورها، ارزش‌ها، الگوها و معیارهای فرهنگی خاص به جامعه را یاد می‌گیرد و آنها را جزء شخصیت خود می‌سازد. بنیادی‌ترین بخش اجتماعی کردن در دوران کودکی روی می‌دهد اما این روند در سراسر عمر آدمی ادامه می‌یابد. اجتماعی کردن دارای دو نقش اساسی است:

۱. از نظر فردی، اجتماعی کردن استعدادهای بالقوه فرد را شکوفا می‌کند و امکانات رشد شخصیت و تبدیل فرد به شخصی اجتماعی را فراهم می‌آورد.

۲. از نظر جامعه اجتماعی کردن فرایندی است برای انتقال ویژگی‌های فرهنگی یک جامعه از نسلی به نسل دیگر و فراهم آوردن امکان تعامل و استمرار فرهنگ و نیز تربیت افراد برای ایفای نقش‌ها و احراز پایگاه‌های مختلف اجتماعی (قنادان و همکاران، ۱۳۷۵: ۹۴). جامعه‌شناسان دو نوع عامل اجتماعی را از یکدیگر متمایز کرده‌اند. الف- اجتماعی کردن نخست که خانواده و گروه‌های همسالان را دربرمی‌گیرد. ب- اجتماعی کردن دوم که شامل مدرسه و رسانه‌ها است (قنادان و همکاران، ۱۳۷۵: ۱۰۳-۱۰۲).

رسانه‌های همگانی به عنوان یکی از عوامل بسیار مهم اجتماعی کردن مطرح هستند. روزنامه‌ها، نشریات ادواری، مجلات و به ویژه تلویزیون و رسانه‌های نوین ماهواره‌ای و الکترونیکی و دیجیتالی، هر روزه مورد استفاده وسیع گروه‌های مختلف اجتماعی و از جمله نسل‌های کودکان، نوجوانان و جوانان قرار می‌گیرد و نگرش و عقاید آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحقیقات فراوانی انجام شده است که تأثیر برنامه‌های رسانه‌یی را بر نگرش‌های کودکان و بزرگسالان تحلیل کرده‌اند. اگر چه هنوز بیشتر این تحقیقات از نظر استنباط قطعی نیستند. اما نمی‌توان انکار کرد که رسانه‌های جمعی انواع گوناگونی از اطلاعات و محتوا (به ویژه هنجارها و ارزش‌ها) را انتقال می‌دهند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۸۸).

رسانه‌ها به عنوان فراهم کننده چارچوب‌های تجربه برای مخاطبان، نگرش‌های کلی فرهنگی‌ای برای تفسیر اطلاعات توسط افراد جامعه در جوامع امروزی ایجاد می‌کنند. رسانه‌ها شیوه‌هایی را که افراد زندگی اجتماعی را تفسیر کرده، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند را با کمک نظم دادن به تجربه ما از زندگی اجتماعی، قالب ریزی می‌کنند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۴۷۹).

رسانه‌ها، کارکردها و نقش‌های متعددی در جامعه برعهده دارند. مک کوئیل^۵ در کتاب "مقدمه‌ای بر نظریه‌ی رسانه‌های جمعی"، ارتباط جمعی را فرایندی جامعه‌گستر و رسانه‌ها را میانجی روابط اجتماعی می‌داند. وی معتقد است، همانطور که از واژه رسانه برمی‌آید،

رسانه‌های جمعی از چند لحاظ میانجی هستند: یکی اینکه غالباً میان ما به عنوان دریافت کننده و آن بخش از تجربه بالقوه‌ای که خارج از ادراک یا تماس مستقیم ما است، قرار می‌گیرند؛ دوم ممکن است، میان ما و سایر نهادهایی که با آن سر و کار داریم (قانون، صنعت، دولت و غیره) قرار گیرند؛ سوم امکان دارد پیوندی میان این نهادهای گوناگون ایجاد کنند؛ چهارم رسانه‌ها، مجراهایی هستند که توسط آنها دیگران با ما و ما با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم و پنجم اینکه غالباً رسانه‌ها با فراهم آوردن اسباب و لوازم، به ادراک ما از سایر گروه‌ها، سازمان‌ها و رویدادها شکل می‌دهند (مک کوئیل، ۱۳۸۲: ۸۳).

به نظر مک کوئیل، نهاد رسانه به کار تولید، بازتولید و توزیع معرفت به معنای وسیع آن، یعنی نمادهایی یا مرجع‌هایی معنی دار و قابل تجربه در جهان اجتماعی اشتغال دارد. این معرفت ما را توانا می‌سازد تا به تجربه خود معنا ببخشیم، به دریافت‌های ما از این تجربه نظم و نسق می‌دهد و ما را یاری می‌کند تا معرفت‌های گذشته را محفوظ نگهداریم و به درک امروزین خود استمرار بخشیم (مک کوئیل، ۱۳۸۲: ۸۲-۸۱).

از نظر لاسول^۶ جامعه شناس و نظریه پرداز ارتباطی امریکایی، رسانه‌ها در حکم انتقال‌دهنده فرهنگ، برای انتقال اطلاعات، ارزش‌ها و هنجارها از یک نسل به نسل دیگر و از افراد جامعه به تازه واردها، کاربرد دارند. آنها از این راه با گسترش بنیان تجربه‌ی مشترک، انسجام اجتماعی را افزایش می‌دهند. رسانه‌ها با استمرار اجتماعی شدن پس از اتمام آموزش رسمی و نیز با شروع آن در طول سالیان پیش از مدرسه، به جذب افراد در جامعه کمک می‌کنند. گفته شده است که رسانه‌ها با نمایش و عرضه‌ی جامعه‌ای که فرد خود را با آن هم هویت ساخته و معرفی کرده است، می‌توانند احساس از خود بیگانگی یا احساس بی‌ریشه بودن او را کاهش دهند (سورین و تانکارد، ۱۳۸۱: ۴۵۲). از نظر مک کوئیل نیز، مخاطبان از رسانه‌ها برای کسب تأیید ارزش‌های شخصی، جذب الگوهای رفتاری، هم‌ذات‌پنداری با دیگران و پیدا کردن بینش راجع به خود استفاده می‌کنند (مک کوئیل، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

در زمینه‌ی نقش رسانه‌ها در دگرگونی ارزش‌های فردی و اجتماعی جوامع، می‌توان به یکی از پارادایم‌های مسلط در حوزه ارتباطات و توسعه در دهه‌های ۶۰ تا ۷۰ میلادی اشاره کرد که به رسانه‌ها به عنوان موتور دگرگونی و تغییر ارزش‌های جوامع سنتی و ورود به جامعه مدرن تأکید می‌شود. بر اساس این نظریه، رسانه به انتشار یا اشاعه‌ی نظام ارزشی کمک می‌کند که خواهان نوآوری، تحرک، موفقیت و مصرف است. لرنر^۷ به نقش رسانه‌ها در تغییر ارزش‌های سنتی در جوامع و جایگزین شدن ارزش‌های مدرن اشاره کرده است. وی در کتاب "گذر از جامعه سنتی؛ نوسازی خاورمیانه"، معتقد است که رسانه می‌تواند به فروپاشی سنت‌گرایی، - که معضلی برای نوسازی محسوب می‌شود- کمک کند. این کار با بالا رفتن انتظارات و توقعات، باز شدن افق‌ها، توانا شدن مردم به تخیل ورزیدن و خواهان جایگزینی شرایط زندگی بهتر برای خود و خانواده عملی می‌شود (مک کوئیل، ۱۳۸۲: ۱۴۴).

لرنر بر این باور است که ورود به جامعه‌ی مدرن و جدید مستلزم مساعدت ملی یکپارچه، ارتباط با بازارهای ملی و بین‌المللی، ایجاد انگیزه برای تقاضای کالاها و خدمات مدرن، بحران کسب منابع توسعه و گسترش روش‌ها و ارزش‌های نوین در زمینه‌هایی چون تغذیه، تنظیم خانواده، بهداشت، تولید کشاورزی و صنعتی در زندگی شهری و روستایی است. برای تحقق این هدف، تحرک روانی در سطح فردی و اجتماعی ضروری است و رسانه‌ها مناسب‌ترین و مؤثرترین ابزار تغییر نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارها و به بیان دیگر ایجاد تحرک فردی و اجتماعی هستند. رسانه‌ها در تغییر ارزش‌های سنتی در جوامع و جایگزین شدن ارزش‌های مدرن نقش دارند. رسانه می‌تواند به فروپاشی سنت‌گرایی (که معضلی برای نوسازی محسوب می‌شود) کمک کند (فرقانی، ۱۳۸۰: ۴۹).

رسانه‌های جمعی، مخصوصاً رسانه‌های تصویری بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری اندیشه‌ها، علایق و اعمال دارند. با توجه به رسانه‌ای که افراد تحت پوشش آن قرار دارند پیام‌های مختلف و گاه متضادی با ارزش‌ها و فرهنگ خود دریافت می‌کنند و این افراد دچار دوگانگی ارزشی می‌گردند که پیامدهای متفاوتی بر آنها بر جای می‌گذارد. بعد از خانواده و مدرسه همسالان در شکل‌گیری اهداف، آرمان‌ها و اعمال و رفتار افراد مخصوصاً در سنین نوجوانی بیشترین تأثیر را دارند معمولاً همسالان دوستان را با خود هم‌آواز می‌کنند. اگر فرد در گروه‌های سالم و مثبت قرار گیرد معمولاً خودش را با آنها سازگار می‌کند. گروه‌های منفی و نابهنجار نیز افراد را در مسیرهای خلاف ارزش‌های جامعه هدایت می‌کند. هویت افراد تحت تأثیر خانواده، مدرسه، همسالان و عضویت گروهی و ایفای نقش شکل می‌گیرد. هر قدر فرد در فضا و محیط دینی قرار گیرد، هویت دینی او بیشتر تقویت می‌شود (صبور، ۱۳۹۲: ۹۴).

کیگان و ایتینگ^۸ (۱۹۷۱) معتقدند که اطرافیان و بویژه والدین و همسالان بر تحول اخلاقی کودک تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارند. والدین به کودکان الگوهای عرضه می‌کنند که به آنها امکان می‌دهد نظام اخلاقی خود را متشکل سازند. پایبندی والدین، معلمان و دوستان به ارزش‌های اخلاقی به عنوان افراد دیگری مهم یعنی کسانی که نوجوانان آنها را سرمشق خود قرار داده و درصدد همسان

⁶ Lasswell⁷ Lerner⁸ Kegan & Witting

سازی خود با آنها می باشند، با گرایش دانش آموزان به ارزش های اخلاقی همبستگی مستقیم و معنی داری داشته است (رشیدی پور، ۱۳۸۰: ۷۷).

معیارهای تفاوت دونسل

مجموعه تفاوت هایی که میان دو نسل وجود دارد عبارتند از: ۱. تفاوت در آرمان ها و هدف های دونسل ۲. تفاوت در مفاهیم دو نسل ۳. تفاوت در الگویابی و گروه های مرجع ۴. تفاوت در اصطلاحات روزمره دو نسل ۵. تفاوت در ظاهر، پوشش و نوع سخن گفتن در میان دو نسل ۶. تفاوت در انتظار از زندگی و به تبع آن تفاوت در سبک زندگی (شکاف نسلی یا تفاوت نسلی، امین بزرگیان، نشریه نامه، شماره ۳۹) همین تفاوت ها و ویژگی هاست که نوعی ماهیت جدید، تازه و متفاوت از نسل های گذشته را برای نسل جدید ایجاد می نماید. در شکل گیری این فاصله و تفاوت میان نسل ها عوامل گوناگونی نقش دارند که برخی طبیعی نظیر اقتصانات سنی و برخی ناشی از شرایط خاص جامعه و جهان کنونی است (ر.ک: شکاف، فاصله یا تحول؟، علی ذوعلم، حلقه نقد و پاسخ).

منابع:

- اسپاک، بنجامین. ۱۳۶۴. «پرورش فرزند در عصر دشوار ما». ترجمه: هوشنگ ابرامی. تهران: نشر صفی علیشاه.
- استونز، راب. ۱۳۷۹. «متفکران بزرگ جامعه‌شناسی». ترجمه مهرداد میردامادی. تهران: نشر مرکز.
- افهمی، بنفشه، آقا محمدیان، حمیدرضا. ۱۳۸۶. بررسی عوامل موثر بر گرایش به ماهواره و تاثیر آن بر باورها و رفتارهای دینی مردم مشهد. پژوهش. نشریه مطالعات تربیتی و روانشناسی، شماره ۳۰
- اینگلهارت، رونالد، أبرامسون، پل، آر. (۱۳۷۸). امنیت اقتصادی و دگرگونی ارزشی. ترجمه شهناز شفیع خانی. نامه پژوهش، شماره ۱۴ و ۱۵.
- اینگلهارت، رونالد. ۱۳۷۳. تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. تهران: انتشارات کویر.
- خالقی فر، مجید. ۱۳۸۱. بررسی ارزشهای مادی - فرامادی دانشجویان دانشگاههای تهران، عوامل موثر بر آن و رابطه آن با برخی از نشانگان فرهنگی، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- رابرتسون، یان. ۱۳۷۴. درآمدی بر جامعه (با تاکید بر نظریه های کارکرد گرایی، ستیز و کنش متقابل نمادی)، ترجمه حسین بهروان. چاپ دوم، مشهد، نشر آستان قدس رضوی.
- رشیدی فرد، حمید. ۱۳۸۰. بررسی تاثیر الگوهای پرورشی بر رشد اخلاقی دانش آموزان دوره متوسطه. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی.
- دهقانپور فراشاه، علی (۱۳۸۱). «کارآفرینی و کارآفرینان، تعاریف و ویژگیها»، فصلنامه صنایع شماره ۳۳: ۲۴-۱۲
- سورین، ورنر و تانکارد، جیمز. ۱۳۸۱. نظریه های ارتباط جمعی. ترجمه علیرضا دهقان. تهران: نشر دانشگاه تهران.
- عالی، شهین دخت. ۱۳۸۸. «انقلاب رسانه‌ای، جهانی شدن و مناسبات نسلی؛ کندوکاو در مسائل جوانان و مناسبات نسلی». به اهتمام گروه پژوهشی مطالعات جوانان و مناسبات نسلی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- قنادان، منصور و همکاران. ۱۳۷۵. جامعه شناسی مفاهیم کلیدی. تهران: نشر آوای نور.
- کوزر، لوئیس آلفرد. ۱۳۷۳. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۷۷. جامعه شناسی، ترجمه منجهر صبوری. تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۸۹. جامعه شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ ششم، تهران: نشر نی
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۹۰. پیامدهای مدرنیت. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۹۰. جامعه شناسی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۹۰. جامعه شناسی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی
- گیدنز، آنتونی. ۱۳۹۱. تجدد و تشخص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی
- معیدفر، سعید. ۱۳۸۷. شکاف نسلی یا گسست فرهنگی؛ بررسی شکاف نسلی در ایران. نامه علوم اجتماعی. شماره ۲۴.
- مک کوئیل، دنیس. ۱۳۸۲. درآمدی بر نظریه‌های ارتباطات جمعی. ترجمه‌ی پرویز اجلائی، تهران: نشر مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- مید، مارگارت. ۱۳۸۵. فرهنگ و تعهد. ترجمه عبدالعلی دستغیب. تهران: انتشارات نوید شیراز.
- نیک‌گهر، عبدالحسین. ۱۳۶۹. مبانی جامعه‌شناسی. تهران: نشر رایزن.
- یوسفی، نریمان. ۱۳۸۳. شکاف بین نسل ها بررسی تجربی و نظری، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی